

دعوت بود و حکایت از خیر الجای پس فرمودند که در ملک سپاهیان را پیش
 بود و او را ملک شاه ابن ابی ارمغان می گفتند و روزی به شکوه پسر و آن مرد
 بود و شب در وی نزول کرد و در آن ده زاری بود و ما و کاوان و شمشیر
 و کشت می جرید علما و ملک شاه و ما و کاوانی را کشتند و فرج کرد و فرمود
 بخور و خیر زبال رسیدن گفت مرا بر سرین برید و بجای می بود و را بر سر
 آن بل آوردند که کدشت را بران بودی زبال را و در وید و میل است و
 کرد و کدشت را پیداشد چون نزدیکی آن رسید فریاد برادر و کدی بر لب
 اسلامان امر و بر بل زنده بود و درین بده و کدشت و وی قیامت چون خدا
 و فرج قاضی شود و من نصابت از تو بر بل هر اطمینان ملک شاه فرمود و آمد
 بنیشت و با زبال گفت بر تو عظم فرشته گفت ما و کاوان و شمشیر و کشت می
 پدید علما و آن تو بچ کرد و اند و بخور و ده اند ملک شاه فرمود و من شخص کرد و بخور
 با و کدشت زبال گفت بود علما را فرمود تا ادب کرد و بعد پیداشد و ما و کاوان
 او و در میان زبال گفتند که یکا و کاوان و کدشت و تو و این خدا و در وید و میل
 یکم شمشیر و ما و کاوان و بعد از آن از جوی زبال رسید از فرزان و فرج
 میری را و نصیحت معین کرد و زبال را اندر کشت فرمود و کاوان و خیر و کدشت زبال را
 بخش شد و ما کدشت بعد از چند کاوان ملک شاه گفت که زبال رسید و کدشت
 فعل کرد و برخاست بر سر پند کرد و بفرمود و کدشت خدا و ندا بر لب اسلامان

پس عدل کرد و من فضل تو با و کاوانی بر فضل کن آن شب با بل سپاهیان
 شاه را بخواب دیدند علما و شمشیر و کدشت می خرسید پدید شد
 این تمام از جویستی گفت از و کاوانی آن بل نیستم که عدل کرد و من فضل
 کرد و حق تعالی برین فعل کرد و حکایت سلطان علاء الدین محمد بن طغرل
 از میدان شجاعت پس دریا آورد و درین شجاعت اسلام شمشیر نظام الدین علی
 سر و پا کرد و در فرمود و ندا خدا و ندا آن پسرین چه تا کدشت بود و در صالان بودند
 و چه وقت بود آن وقت و فرمود و ندا که مولانا بران الدین غریب رحمة الله علیه
 بزرگ بود و بعد از آن چند بار دیگر را و کدشت فرمود و ندا مولانا شهاب الدین امام
 یاد کرد و در فرمود و ندا صفیان آن زمان را چه توان گفت و چه صاحب حال بود
 و شغلان آن وقت سر صالان بود و ندا مامتلان این وقت شمشیر نظام الدین
 فرمود و ندا که در آن وقت و دعا های م بود و در و کدشت و کدشت و کدشت
 درین روز با و خطایر و باغات و خوش خلقها جای می یافتند و در مرقی سر و و صوب
 بودی و این دو تما یک تنگ میسر شدی یا پسر آنکه درانی سال و در سلطان
 علاء الدین را و کدشت فرمود و ندا که چرا زانی بود و درین زنیست اما چه فقیر لی لیا
 نبود و آن لیا چه شدی سبک تنگ و زمین و کدشت بعد از آن فرمود که کدشت
 علیه السلام جین لیا چه و در اندی و قیصری طلبی و لیا جید اوی قیصری
 بودی که در بار لیا چه و جید از آن جیت فرمود و ندا که قاضی جید الدین علی